

تاریخچه‌ی هنر تئاتر در نهاوند

امان اله بوتراپی

اشاره :

در فرهنگگان ۵ بخشی از خاطرات مکتوب جناب آقای امان اله بوتراپی، فرهنگی مطلع و صاحب نظر در هنرهای دراماتیک، درج گردید. در این شماره نیز تاریخچه‌ی هنر تئاتر در نهاوند تا سال ۱۳۳۳ شمسی را به قلم ایشان می‌خوانیم. ضمن این‌که اطلاعات ارزشمندی از شکل‌گیری آموزش و پرورش نهاوند و مسائل فرهنگی و اجتماعی آن سال‌های نهاوند را نیز در خلال این خاطرات ارائه داده‌اند که بدین وسیله از ایشان سپاس‌گزاری می‌شود.

«فرهنگگان»

قبل از پرداختن به اصل موضوع ناگزیر از بیان این مقدمه هستیم. هنر تئاتر با شکل و محتوا و طرز اجرای کنونی در کشور ما سابقه‌ی چندان طولانی نداشته و شروع آن مربوط به اواخر دوران حکومت سلسله‌ی قاجار بوده است.

تنها کتابی که در خلال داستان آن، از جای مخصوصی به عنوان «تماشاخانه» نام برده است که در آن هنرهای نمایشی برای سرگرمی مشتریان اجرا می‌شده کتاب معروف «امیرارسلان نامدار» است.

داستان کتاب زابیده‌ی تخیل نقیب‌الممالک قصه‌گوی مخصوص ناصرالدین شاه قاجار است. وی شب‌ها برای آن‌که حضرت ظلّ الله! به خواب ناز رود، در اتاقی جنب خوابگاه شاه که با پرده‌ای از هم جدا می‌شده است با چند نفر از عملجات طرب! مستقر می‌شد و با رفتن قبله‌ی عالم به بستر خواب و کسب اجازه، داستان‌گویی را به صورت موزیکال و سریال شروع می‌کرد. هر شب قسمتی از قصه را بیان می‌کرد و با بلندشدن نخستین صدای «خروپف» قبله‌ی عالم، باقی داستان را برای شب آینده نگه می‌داشت.

کتابی که اکنون به نام امیراسلان نامدار در دست است فراهم‌شده‌ی همین داستان است. به این صورت که یکی از دختران شاه، با کسب اجازه، هر شب هنگامی که نقیب‌الممالک قسمتی از داستان را در اتاق مخصوص می‌گفت، این دختر خوش ذوق در اتاق مخصوص دیگر آن را به رشته‌ی تحریر می‌کشید. در این داستان جدا از بخش‌های اساطیر قدیمی و مذهبی، مسائلی هم از مشهودات و مسموعات شخص قصه‌گو وجود دارد، که از جمله همین مسئله‌ی تماشاخانه است.

چون نقیب‌الممالک یکی از ملتزمان رکاب همایونی در سفر فرنگستان بوده است، برای آن‌که در آن‌جا هم موضوع «قصه‌گویی شب» تعطیل نشود خواه ناخواه جدا از جلساتی که راجع به مسائل سیاسی کشور با دولت‌مردان فرنگستان بحث و مذاکره داشته در دیگر دید و بازدیدها ملتزمین رکاب هم حضور داشته‌اند. از جمله وقتی قبله‌ی عالم اکثر شب‌ها برای رفع خستگی ناشی از فعالیت‌های زیاد روزانه به یکی از کلوپ‌ها یا به قول امروزی‌ها «نایت کلاب»‌های شبانه سر می‌زده است و در آن‌جا جدا از صرف اطعمه و اشره‌ی لذیذ و مخصوص، برنامه‌های نمایشی حیرت‌انگیزی را که گروه «عملجات طرب» در صحنه اجرا می‌کرده‌اند می‌دیده است، نقیب‌الممالک هم که افتخار حضور داشته شاید از این مناظر یادداشت‌هایی تهیه می‌کرده یا در ذهن خود نگه می‌داشته است که بعد از برگشت در دنباله‌ی قصه‌گویی خود برای این محل‌ها نام تماشاخانه را انتخاب کرده و مدیران آن را خواجه طاووس و خواجه کاووس نام داده است.

امیرارسلان نامدار هم که تحت تأثیر عشق جانسوز فرخ‌لقا تاج و تخت ملک روم را رها کرده و در فرنگ برای امرار معاش و معاشرت با بزرگان که ظاهراً پاتوق آنها تماشاخانه‌ی خواجه‌ها بوده به شغل گارسونی با نام الیاس مشغول کار شده است . البته بعدها همین کلمه‌ی تماشاخانه مورد قبول عام قرار گرفت و چند سالی که در تهران به کار تئاتر اشتغال داشتند نام خود را با «تماشاخانه» همراه کردند و با چنین عنوانی سر زبان‌ها افتادند .

با این بیان کوتاه ، بحث از مسئله‌ی تاریخ یا «تاریخچه‌ی» تئاتر در شهرستان کوچک نهاوند سابقه‌ی هنر تئاتر در این شهرستان پی می‌گیریم .

سابقه‌ی تئاتر جدید در نهاوند

برای بررسی سابقه‌ی اجرای برنامه‌های نمایشی به‌ویژه تئاتر با شکل امروزی یعنی در محلی که سن و سال داشته باشد ، در شهر کوچک اما کهن سال ما ، هیچ مأخذ معتبری در دست نیست و آنچه در سطور آتی مطالعه خواهید نمود خاطرات و مشهودات نگارنده است با این ادعا که جز بعضی مسائل ، که به علت گذشت سال‌های متمادی ممکن است فراموش شده باشند ، آنچه خواهید خواند عین وقایعی است که اتفاق افتاده و برنامه‌هایی است که اجرا شده‌اند و دوستان عزیز و یاران هم‌سن و سال دیگر غالباً این وقایع را به دقت و درستی نمی‌دانند. زیرا نگارنده بنا به جهاتی که ضمن مطالب ملاحظه خواهید کرد خود یا در متن یا لاقلاً در حاشیه‌ی برنامه‌ها ، از اولین برنامه تا روزی که به تهران منتقل گشته‌ام ، بوده و جزئیات برنامه‌ها را همه از نزدیک دیده‌ام. بنابراین آنچه برای شما نقل می‌کنم غالباً مشهودات است نه مسموعات.

اجرای اولین تئاتر در نهاوند

اولین تئاتری که در نهاوند روی صحنه اجرا گردید در سال ۱۳۱۴ شمسی بود و

موضوع آن نمایش نامه‌ی تاریخی «ایستر و مردخای» بود با محتوا و تم تاریخی مربوط به فتح بابل توسط کورش پادشاه هخامنشی و صدور فرمان آزادی اسرای یهود که توسط بخت‌النصر مقرر حکومت آن‌ها تصرف و ویران شده بود و آن‌ها به صورت گروه‌های اسیر و برده به سر می‌بردند.

استر دختر زیبای کلیمی مورد توجه قرار می‌گیرد و مردخای هم که مردی متدین و روحانی در دین خود بود به پادشاه ایران نزدیک می‌شود. این مسئله باعث حسادت وزیر اعظم کورش که در داستان «هامان» آمده است قرار می‌گیرد و او توطئه‌ای برای از بین بردن مردخای و بعد استر تنظیم می‌نماید.

«استر» از داستان آگاه می‌شود و از هم‌کیشان خود می‌خواهد برای نجات جان «مردخای» و خنثاشدن توطئه‌ی قتل او سه روز روزه بگیرند و دست به دعا و نیایش بردارند. هم‌کیشان استر به همین نحو عمل می‌کنند. چون مردخای واقعاً مردی خداشناس و باایمان بود عنایات خداوندی شامل حالش می‌گردد و کورش از توطئه‌ی «هامان» مطلع می‌شود. از این رو درست صبح روزی که بنا بوده است در میدان مرکزی شهر شوش مردخای را به دار مجازات بیاویزند دستور می‌دهد به جای او هامان را بر دار کنند و یهودیان از شر توطئه‌ی هامان نجات می‌یابند. به شکرانه‌ی این استجاب دعا هنوز قوم یهود در ایران آیین روزه و نیایش را که «پوریم» نام دارد همه ساله اجرا می‌نمایند.^(۱)

محل اجرای اولین تئاتر

محل اجرای اولین تئاتر یعنی نمایش نامه‌ی استر و مردخای دبستان اتحاد نهادند بود و اجرای نمایش به مناسبت جشنی بود که از طرف اداره‌ی معارف و اوقاف و صنایع

۱ - قابل توجه کارشناسان امور فلسطین که نحوه‌ی شکل‌گیری صهیونیسم و تبلیغات برنامه‌ریزی شده‌ی فرهنگی مستقیم و غیر مستقیم آن‌ها را در سطح جهان دنبال می‌کنند.

مستظرفه‌ی نه‌اوند برای توزیع گواهی‌نامه‌های تحصیلی اولین دوره‌ی دختران فارغ‌التحصیل سال ششم ابتدایی در نه‌اوند بود. که اگر حافظه اشتباه نکند در آبان ماه ۱۳۱۴. این مراسم برگزار شد. برای اطلاع بیش‌تر خوانندگان عزیز از ذکر چند سطر به عنوان «مطلب معترضه» ناچارم.

شهر نه‌اوند تا قبل از سال ۱۳۱۷ که سیل تاریخی و معروف در شهریورماه همان سال آمد و قسمتی از شهر را خراب کرد و تلفات نسبتاً زیادی هم به بار آورد، مدارس زیر را داشت:

الف - مدرسه پسرانه بیدر، شش کلاسه

ب - مدرسه‌ی پسرانه‌ی سعدی، چهار کلاسه

ج - مدرسه‌ی مختلط سنایی چهار کلاسه که پسرها و دخترها با هم در کلاس‌ها درس می‌خواندند

د - مدرسه‌ی اتحاد، شش کلاسه. این مدرسه به اقلیت کلیمی نه‌اوند اختصاص داشت. در آن سال‌ها اقلیت کلیمی در شهرهای همدان، ملایر، نه‌اوند و تویسرکان حضور چشم‌گیری داشتند. به خصوص شهر نه‌اوند از سال‌های خیلی پیش محل زندگی کلیمی‌ها بود. آنان غالباً در کار کسب و تجارت، منسوجات و لوازم خرازی و امور صرافیه ویژه به حرفه‌ی پزشکی اشتغال داشتند.

خانواده‌های کلیمی نه‌اوند به فکر افتادند برای تحصیل فرزندانشان یک دبستان مستقل راه‌اندازی کنند. از این رو با کمک و هم‌یاری مؤسسه‌ی فرهنگی اتحاد همدان که خود آن نیز زیر نظر و با کمک مالی و برنامه‌ای مؤسسه‌ی ایانس فرانسه اداره می‌شد، شعبه‌ای از آن را در نه‌اوند، با گرفتن امتیاز قانونی و با همان نام «اتحاد» که برای کلیه مدارس اقلیت کلیمی در ایران انتخاب شده بود، تأسیس کردند.

مدرسه‌ی «اتحاد» نه‌اوند اصولاً مختلط بود و پسران و دختران از کلاس اول تا ششم با هم در یک کلاس درس می‌خواندند. از طرفی دبستان دولتی سنایی که آن هم مختلط بود

و دختران عموم مردم شهر که در آن درس می‌خواندند، ناچار بعد از اتمام کلاس چهارم به دلیل نبودن کلاس‌های پنجم و ششم دختران، ترک تحصیل می‌کردند. از این رو تعدادی از پدران علاقه‌مند که دخترانشان کلاس چهارم را تمام کرده بودند در صدد برآمدند راهی برای ادامه‌ی تحصیل آنان لااقل تا مقطع کلاس ششم پیدا کنند و چون تأسیس مدرسه‌ی دخترانه‌ی دولتی شش کلاسه در آن موقع برای اداره معارف وقت امکان نداشت، با کسب مجوز از مرکز، قرار شد دختران فارغ‌التحصیل کلاس چهارم مدرسه‌ی سنایی در صورت تمایل اولیا، کلاس پنجم و ششم را در مدرسه‌ی اتحاد بخوانند و بعد هم در امتحانات نهایی سال ششم که سؤال و بازرس آن از مرکز ایالت یعنی ملایر می‌آمد شرکت نمایند.

به همین طریق عمل گردید و اولین دوره‌ی دختران فارغ‌التحصیل کلاس ششم ابتدایی نهاوند در خرداد سال ۱۳۱۴ در امتحانات نهایی شرکت نمودند و فارغ‌التحصیل شدند. با گزارش موضوع توسط رئیس معارف به مرکز ولایت و کسب مجوز قرار شد که رئیس معارف ولایات ثلاث شخصاً به نهاوند بیاید و در جشنی که به همین مناسبت برقرار می‌شود گواهی‌نامه‌ی فارغ‌التحصیلان اولین دوره ششم ابتدایی دختران را به آنان تسلیم نمایند.

با عنایت به مطالب فوق جشنی برقرار شد که محل اجرای آن دبستان اتحاد نهاوند بود. برنامه‌ی جشن شامل سرود رسمی و سخنرانی‌های رسمی رؤسای معارف نهاوند و ثلاث و بعد هم برنامه‌ی هنری یعنی نمایش «استرو و مردخای» بود.

گفتنی است در آن سال‌ها نهاوند در تقسیمات کشوری شهرستان مستقل نبود، بلکه بخش ملایر محسوب می‌شد و شهرهای ملایر، نهاوند و تویسرکان را روی هم «ولایت ثلاث» می‌گفتند.

مسئولین و مجریان اولین تئاتر

ابتدا نمایش‌نامه‌ی استرو و مردخای برای تصویب به «اداره‌ی پرورش افکار» که از

تأسیسات جدید وزارت معارف بود فرستاده شد و پس از بازرسی تصویب شد. مسئولیت نظارت و دقت در اجرای صحیح این نمایش نامه به رئیس معارف وقت نهاوند که شخصی به نام آقای مینایی بود واگذار گردید.

«مینایی» اصلاً از اهالی آذربایجان بود و فارسی را بالهجه‌ی آذری حرف می‌زد. برای ترتیب اجرای نمایش و انتخاب بازی‌کنان کمیسیونی با شرکت افراد زیر تشکیل گردید:

الف - مینایی ، رئیس معارف

ب - صدر ، بخشدار

ج - کاووسی ، رئیس نظمیه

د - گرجی ، کارشناس خرید تنباکو

ه - ابراهیمی ، کارمند مالیه و دخانیات

و - رئیس مدرسه‌ی اتحاد

کمیسیون مذکور جلساتی تشکیل داد و با تنظیم برنامه‌ی کلی جشن ، آقای ابراهیمی را به عنوان «مسئول فنی» یا به قول امروزی‌ها «کارگردان» انتخاب نمودند.

آقای عبدالغنی ابراهیمی اصلاً از اهالی آستارا بود و تحصیلات دبیرستانی خود را در باکو به اتمام رسانده بود. به همین جهت از امور مربوط به تئاتر اطلاعات کافی داشت و در دوره‌ی تحصیل خود در چند نمایش در باکو شرکت کرده بود.

بعد از انقلاب اکتبر روسیه و برخوردهای خونین منوشویک‌ها با بلشویک‌ها وی نیز ترک تحصیل کرده به آستارا بازگشته بود. در همان سال‌های نخستین حکومت پهلوی اول، ابراهیمی که بعد از بازگشت به دلیل دارا بودن دیپلمه‌ی آن زمان به استخدام وزارت مالیه درآمده بود به دلیل دیدگاه‌های عقیدتی و ضدحکومتی با گروهی دیگر از هم‌فکرانش که فعلاً فقط نام دو نفرشان با شهرت کریمی و صیادی را به خاطر دارم با خانواده به شهرستانی که حتی یک نفر «ترک زبان نداشت» یعنی نهاوند تبعید شده بودند و در این شهر تمام زندگی آن‌ها از جزئی تا کلی زیر نظر «رئیس نظمیه» قرار گرفته بود.

قضا را رئیس نظمیه‌ی وقت نهادند یعنی سلطان کاووسی جدا از وظیفه‌ی پلیسی، مردی ادیب و صاحب ذوق و اهل هنر بود و ساز تار را هم بامهارت می‌نواخت و هم او بود که در اولین جلسه‌ی برنامه‌ریزی که در اتاق صدر بخشدار یا به قول آن موقع حاکم نهادند تشکیل شده بود، ابراهیمی را برای تصدی امور فنی تئاتر پیشنهاد کرده بود، چون از تجربیات و اطلاعات علمی و هنری ایشان آگاهی کامل داشت.

ابراهیمی در محیط کار روزانه‌ی خود با شخصی به نام حاج احمد آقاگرچی که کارشناس خرید توتون و تنباکو بود آشنا شد. گرچی همه ساله در فصل برداشت و خرید تنباکو که طبق قانون انحصارات در اختیار دولت قرار گرفته بود به عنوان «خبره»، به اصطلاح امروز کارشناس، به نهادند می‌آمد و تا آخر فصل پاییز و اوائل زمستان در نهادند بود و چون ایشان هم در دارالفنون تهران درس خوانده بود و اطلاعاتی از هنر تئاتر داشت به وسیله‌ی ابراهیمی برای همکاری دعوت شد.

بازی‌کنان

پس از چند جلسه که عصرها بعد از تعطیل کلاس‌ها در مدرسه‌ی اتحاد به سرپرستی آقای ابراهیمی که کارگردان یا به اصطلاح آن وقت «رژیسور برنامه» بود تشکیل گردید و چند بار نمایش نامه را مطالعه کردند. بالاخره، تا آن جایی که حافظه وفاداری می‌کند، افراد زیر برای اجرای نقش نفرات شاخص نمایش نامه یا پیس انتخاب شده و تمرین‌ها شروع گردید:

الف - حاج احمد آقا خان گرچی در نقش کورش پادشاه هخامنش

ب - مسیو صالح در نقش مردخای

ج - ویکتور، «از اقلیت کلیمی»، در نقش استیر

د - یحیی روفئیم (یا رثوفیم؟)، در نقش هامان

تعدادی از معلمان و کارمندان برای دیگر نقش‌ها و چند نفری از پسران و دختران

بزرگ سال مدرسه‌ی اتحاد نقش خدمتگزاران و ندیمان را به عهده داشتند.

«سن» با نیمکت‌های مدرسه و اطراف آن با تیرچوبی و تخته و پرده درست شد. تماشاگران روی صندلی در سطح حیاط دبستان جلو سن نشسته بودند، و جلو سن هم با قالیچه‌های خوش‌رنگ تزیین شده بود. یکی از اتاق‌های طبقه‌ی اول مدرسه اتاق گریم و تعویض لباس و آماده‌شدن بازیگران بود.

گریم (چهره‌پردازی)

اولین گریم، به وسیله‌ی آقای ابراهیمی که در این زمینه اطلاعات کافی داشت، با استفاده از پشم سفید و سیاه حلاجی شده و چسب سریشم چوب و استفاده از مداد کتته و کرم‌های کم رنگ توالت زنانه برای چین و چروک و خطوط صورت، انجام می‌گرفت.

دکور

دیوارهای اتاق سن با قالیچه و پرده تزیین شده بود. دکوری به‌عنوان امروزی در صحنه وجود نداشت. تخت دوپله‌ای برای کورس از چوب ساخته و با پارچه‌های الوان روپیشی و تزیین شده بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

لباس

برای لباس بازی‌کنان قسمتی از لباس‌های موجود قدیمی مانند قبای سه دامنه و ردا استفاده کرده بودند. لباس کورس با طرح فرنج و شلواری که آقای ابراهیمی به یکی از خیاط‌ها سفارش داده بود، تهیه شد و خود ایشان آن‌ها را یراق‌دوزی کرد. تاجی هم با فرم کلاه‌های موجود در مجسمه‌های تخت جمشید و بیستون و طاق بستان، از مقوا و پارچه تهیه کرد و روی آن را با منجوق و نگین‌های رنگی مصنوعی آراست. تعدادی هم شمشیر و

سپر و کلاه خود از یکی از بزرگان شهر که یک سری از این وسائل را سال‌ها قبل برای اجرای این گونه مراسم تهیه کرده بود به امانت گرفت.

اجرا

نمایش «استر و مردخای» در دو نوبت اجرا شد. نوبت اول در شب «ژنرال پسیون» بود. یعنی تمرین نهایی ما قبل اجرا که اولیا و شاگردان مدرسه‌ی اتحاد و عده‌ای که نمی‌توانستند در شب جشن اصلی جزء مدعوین باشند تماشاگران برنامه بودند.

نوبت دوم یعنی اجرای اصلی در شب جشن فارغ‌التحصیلی بود که توسط بخشدار مراسم افتتاح شد و سپس رئیس معارف سخنرانی کرد. بعد یکی از شعرا شعری را که به همین مناسبت سروده بود قرائت نمود. آن‌گاه برنامه‌ی نمایش شروع شد. در پایان تصدیق ششم ابتدایی اولین دوره‌ی دختران به وسیله‌ی بخشدار و رئیس معارف به آنان داده شد و در آخر هم از مدعوین پذیرایی چای و شیرینی به عمل آمد (رئیس معارف ثلاث به علت گرفتاری اداری! در مراسم شرکت نکرده بود).

نکته‌ی شایان توجه

با عنایت به سن نگارنده که در آن موقع ۷ سال داشته و در کلاس اول دبستان «بدر» بوده‌ام، تفصیل این نمایش را به چه استناد یا مدرکی نقل می‌کنم؟ خیلی ساده است به دلیل این‌که با همان سن و سال از اولین روز تمرین تا آخرین شب اجرا شاهد تمرین‌ها و اجرای برنامه و طرز‌گرم بازی‌کنان بودم و حتی در یراق‌دوزی‌ها و منجوق‌دوزی لباس‌ها کمک می‌کردم.

ناگزیرم کمی به گذشته برگردم. زنده یاد ابراهیمی بعد از تبعید شدن به نیاوند و اشتغال به کار در اداره‌ی مالیه و دخانیات، خانه‌ای را برای سکونت خانواده خود از یکی از محترمین شهر، که مردی فاضل، ادیب، شاعر و روشنفکر بود اجاره نمود و در سال دوم

همسر و فرزندان خود را نیز به نهاوند آورد. آقای ابراهیمی دو فرزند پسر به نام‌های فریدون و انوشیروان و یک فرزند دختر به نام اقلیما داشت. دو اتفاق خانوادگی نگارنده را با خانواده‌ی ایشان آشنا و مربوط ساخت.

اول - شادروان پدر «که خدایش بیامرزد» مردی عارف و شاعر بود و گاهی با صاحب‌خانه‌ی آقای ابراهیمی جلساتی برای خواندن شعر و بحث ادبی داشتند. به علاوه پدرم هم کارمند مالیه بود و جزء مفتشین انحصارات خدمت می‌کرد، که این خود باب آشنایی پدر با آقای ابراهیمی را موجب شده بود.

دوم - پسر بزرگ آقای ابراهیمی در سال‌های آخر دبیرستان در تهران مشغول درس بود و بعد از گرفتن دیپلم به دانشکده‌ی حقوق رفت و فارغ‌التحصیل رشته‌ی قضایی شد. پسر کوچک وی یعنی انوشیروان با نگارنده هم کلاس بود و چون منزل مسکونی ما در یک محله قرار داشت غالباً بعد از تعطیل مدرسه با هم به منزل برمی‌گشتیم.

آشنایی پدرهای ما با هم باعث شد که ما بچه‌ها اجازه‌ی دوستی و بازی و آمدوشد بیش‌تری با هم داشته باشیم. به این ترتیب، در ایام فراغت و تعطیلی که فرصت کافی بود، یا انوش (انوشیروان) به منزل ما می‌آمد یا من به منزل آن‌ها می‌رفتم. بعدها هم آمدوشدهای خانوادگی کم و بیش شروع شد. با مختصر استعداد خدادادی که شادروان ابراهیمی در من دیده بود موافقت او برای شرکت من با انوش برای مشاهده‌ی تمرین برنامه‌های هنری جلب گردید و نتیجه آن شد که شما اکنون حاصل خاطرات سن هفت سالگی نگارنده را به نام تنها مأخذ معتبر سابقه‌ی تئاتر در نهاوند مطالعه می‌فرمایید.

تحولی در برنامه‌های هنری

در مرکز کشور یعنی تهران سازمان‌ها و تشکیلات جدیدی به منظور تنویر افکار عمومی و به‌خصوص تربیت نسل جوان به‌وجود آمده بود که شعب یا نمایندگی این گونه

مجموع کم کم به شهرستان‌ها هم می‌رسید. اجرای قسمتی از برنامه‌های این سازمان‌ها در هر شهرستان لزوماً با پیشرفت برنامه‌های هنری آن به ویژه تئاتر، بستگی کامل داشت.

الف- سازمان پرورش افکار

«سازمان پرورش افکار» تشکیلاتی بود که به صورت یک اداره‌ی کل به سازمان وزارت معارف و اوقاف اضافه شد و وظیفه‌ی اصلی آن طبق قانون مصوبه، تنظیم و اجرای برنامه‌های متنوع به صورت سخنرانی، تئاتر، انتشار ماهنامه و دعوت از مردم برای دیدن این برنامه و مطالعه‌ی انتشارات آن سازمان به منظور تنویر افکار عمومی و آشنا کردن عامه با برنامه‌های جدید دولت «با الگوهای اروپایی» بود.

این سازمان در مرکز زیر نظر یک رئیس کل یا مدیرکل اداره می‌شد و در مراکز استان هم در هر اداره‌ی کل معارف و اوقاف یک اداره‌ی پرورش افکار و در هر شهرستان یک دایره پرورش افکار جزء تشکیلات ادارات معارف و اوقاف به وجود آمد.

با شروع فعالیت اداره‌ی کل پرورش افکار، وزارت معارف عده‌ای را که سواد و معلومات کافی داشتند و از قوه‌ی نطق و بیان هم برخوردار بودند به عنوان «خطیب پرورش افکار» به صورت رسمی استخدام می‌کرد و آنان را، ضمن انجام وظیفه در تهران، برای ایراد سخنرانی‌های آن‌چنانی به دیگر شهرستان‌ها اعزام می‌کرد.

ادارات معارف معمولاً با اطلاع قبلی از برنامه و مدت مأموریت این خطبای برنامه‌ی جشن‌ها را ترتیب می‌دادند و رؤسای ادارات و محترمین شهر را دعوت می‌کردند. این جشن‌ها معمولاً با سرود رسمی و سخنرانی خطبای مذکور، که هدف اصلی بود، شروع می‌شد و بعد هم با توجه به امکانات هر شهر و محل برنامه‌های متنوع هنری و به خصوص تئاتر اجرا می‌گردید.

اداره‌ی کل پرورش افکار نشریه‌ی ماهانه‌ای داشت حاوی مقالات علمی، ادبی و اجتماعی که طبق خواست مسئولین سیاسی کشور تدوین می‌شد و برای آن‌که شهرستان‌های

کوچک موقع جشن‌ها برنامه و نمایش‌نامه‌ای هم داشته باشند معمولاً در هر شماره یک با چند پیس یک یا چند پرده‌ای چاپ می‌شد. این پیس‌ها در انواع و اقسام مختلف کم‌دی، تراژدی، ملی میهنی و تاریخی بود که بعضی از آن‌ها تنها یک بازیکن داشت یعنی در حقیقت به جای نمایش‌نامه یک «تابلو هنری» بود که توسط یک بازیگر هنرمند اجرا می‌شد. انتشار این نمایش‌نامه‌ها به پیشرفت هنر تئاتر در شهرستان‌ها که غالباً فاقد برنامه و نمایش‌نامه خوب و مناسب با اوضاع روز بودند، کمک می‌کرد. دامن فعالیت پرورش افکار به نهایند هم کشیده شد و با ایجاد اولین سن و سالن رسمی دولتی برنامه‌های سخنرانی پرورش افکار تنظیم و به شرحی که خواهیم گفت مرتباً اجرا می‌شد.

ب- سازمان پیشاهنگی

سازمان و تشکیلات پیشاهنگی، که اولین بار در اروپا به ابتکار «پاول» به منظور آماده کردن جوانان برای برخورد با مشکلات زندگی و آموختن راه حل مبارزه با این مشکلات تشکیل شده بود، جزء ارمغان‌های جدید اروپایی به ایران هم وارد شد.

دکتر بهاء‌الدین بازارگاد که تحصیلات خود را در فرانسه در رشته‌ی تعلیم و تربیت گذرانده بود برای مطالعه و بررسی این سازمان جدید به اروپا اعزام شد و بعد از بازگشت سازمان پیشاهنگی ایران را به ریاست ولیعهد (محمدرضا) و با نظر مستقیم شخص شاه (رضاخان) تأسیس کرد.

سازمان پیشاهنگی ایران به عنوان یک نهاد اجتماعی، ضمن اقتباس از برنامه‌های بین‌المللی در قالب سه شعار اصلی پندار نیک، گفتار نیک و رفتار نیک ایران باستان مطرح شد و کمی هم چاشنی نظامیگری به خود گرفت. به همین جهت ساختار تشکیلات و تقسیمات افراد و برنامه‌های اجرایی آنان غالباً از سازمان‌های قشونی و لشگری گرفته شده بود. هر واحد پیشاهنگی یک «رسد» نام داشت و این رسد را یک «سر رسد» و یک «معاون رسد» اداره می‌کرد.

دانش‌آموزان سال پنجم ابتدایی به بالا تا سال آخر دبیرستان می‌توانستند عضو سازمان پیشاهنگی شوند. اما وقتی این طرح به شهرستان‌های کوچک، که داوطلب کم داشتند، رسید، عملاً عضویت دانش‌آموزان کلاس‌های پنجم و ششم در مدارس ابتدایی و اول و دوم و سوم دبیرستان‌ها اجباری شده بود و هر دانش‌آموز موقع ثبت نام سالیانه می‌بایست در سازمان پیشاهنگی آن کلاس هم عضو شود. در نتیجه کل دانش‌آموزان کلاس پنجم یک مدرسه «یک رسد» و ششم «یک رسد» دیگر محسوب می‌شدند. برای رسدها گاهی شماره و گاهی نامی به مناسبت مسائل روز انتخاب می‌کردند.

یکی از برنامه‌های پیشاهنگی آشنایی با مسائل صف جمع نظامی بود که همه روز صبح پس از خواندن سرود پرچم به مدت نیم ساعت تا شروع کار کلاس‌ها تمرین آن انجام می‌گرفت. به علاوه در متن برنامه‌ی سال‌های پنجم و ششم هر هفته دو نوبت برنامه‌ی پیشاهنگی منظور می‌شد که مدت هر برنامه دو زنگ یعنی دو ساعت بود که نصف این وقت صرف آموزش صف جمع و نصف دیگر به آموزش سایر تعلیمات پیشاهنگی می‌گذشت. پیشاهنگان ضمن طی کردن دوره‌ی آموزش صف جمع، لازم بود که در برنامه‌های سان و رژه که هر سال چند نوبت اجرا می‌شد، شرکت کنند. بنابراین لزوماً برای رژه نیاز به مارش‌های نظامی داشتند.

به همین مناسبت دولت وقت سفارش داده بود مقدار زیادی وسائل موزیک لشکری از آلمان وارد کنند که با سرعت تهیه و ارسال شد و با توجه به وضع و نفرت پیشاهنگ هر شهر تعدادی از این وسائل به شهرستان‌ها ارسال گردید. تا آن‌جا که به خاطر دارم برای نهادند این وسائل فرستاده شده بود: طبل بزرگ یک عدد، طبل کوچک دو عدد، سنج یک جفت، فلوت پیکلوسه عدد، ترامپت یک عدد، کلارنیت یک عدد.

همین که تجهیزات آماده شد، برای تشکیل گروه موزیک چند نفر از دانش‌آموزان بزرگ و مستعد انتخاب شدند و تمرین با وسائل مذکور زیر نظر فردی به نام «سید رضا» که کارمند بلدیة (شهرداری) بود و مدتی در دیویون قزاق همدان جزء دسته «مزقان چی‌ها»

خدمت کرده بود و خودش ساز فلوت را با مهارت می‌نواخت آغاز شد. طولی نکشید که گروه موزیک نهاوند با سه فلوت، دو طبل کوچک، یک جفت سنج و یک طبل بزرگ کار خود را آغاز کرد. اما چون ترمپت و کلارینت، نه داوطلب داشت و نه مربی، به مرکز عودت داده شد. به این ترتیب جشن‌ها رونقی پیدا کرد و گروه موزیک سرود رسمی و سرودهای دیگر را می‌نواختند.

اولین گروه پیشاهنگی و نقش آنان در پیش‌برد هنر تئاتر

نخستین «رشد» پیشاهنگی نهاوند با شرکت سی نفر از دانش‌آموزان کلاس‌های پنجم و ششم مدرسه‌ی «بدر» تشکیل گردید. «سررشد» آقای ابراهیم مرتضوی و معاون او آقای محمدسعید فخرالعلمایی بود. اولین برنامه‌ی «رژه»ی گروه مذکور با دسته‌ی موزیک ضمن بازی‌ها و مسابقات تفریحی مخصوص پیشاهنگی، در محل تنها زمین فوتبال نهاوند، که زمین آن را همسریکی از ملاکین بزرگ شهر به اداره معارف اهدا کرده بود، اجرا گردید. بعدها برنامه‌ی جشن‌ها در محل مدرسه‌ی «بدر» یا سالن کوچکی که در ساختمان استیجاری اداره‌ی معارف درست شده بود، اجرا می‌شد. گروه موزیک سرود رسمی را می‌نواخت و پیشاهنگان سرود را با لباس اونیفورم پیشاهنگی می‌خواندند. به علاوه چون در شرایط اجتماعی وقت همه‌ی خانواده‌ها به فرزندان خود اجازه‌ی شرکت در برنامه‌های تئاتر را نمی‌دادند، پیشاهنگان که دانش‌آموزان سال‌های آخر مدرسه بودند کم و بیش به برنامه‌های هنری تئاتر کشیده می‌شدند.

دومین تئاتر

دومین تئاتر نهاوند در آذر ۱۳۱۵ در جشنی که برای توزیع تصدیق «گواهی‌نامه» فارغ‌التحصیلان اولین دوره‌ی دو ساله‌ی تعلیمات اکابر برپا شده بود اجرا گردید. در این جا لازم است یادآور شوم که با شروع اولین دوره و کلاس تعلیمات اکابر، کلبه‌ی خدمتگزاران

ادارات دولتی و آجان‌ها (پاسبان‌ها) و درجه‌داران امنیه ملزم به شرکت در این کلاس شدند. به این ترتیب در همان سال نخست دو کلاس اول با حدود ۴۲ نفر افراد بزرگسال تشکیل شد. از این عده در سال تحصیلی ۱۳۱۵-۱۳۱۴ تا آخر تابستان ۳۰ نفر موفق به گرفتن تصدیق فارغ‌التحصیلی از کلاس اکابر شده بودند. در جشن مذکور برنامه‌ی سخنرانی پرورش افکار و هم‌چنین تئاتر برای مدعوین اجرا گردید. برنامه‌ی تئاتر دوم شهر نهاوند دو نمایش‌نامه‌ی یک پرده‌ای بود:

الف - یکی از نمایش‌نامه‌های کم‌دی انتقادی میرزاده‌ی عشقی که به‌وسیله‌ی چند معلم و کارمند و چند دانش‌آموز پسر بزرگسال اجرا گردید.

ب - نمایش‌نامه‌ی کم‌دی تفریحی «پوست خربزه، خوراک بزه» که به‌وسیله‌ی دانش‌آموزان پسر در دفتر مدرسه‌ی سنایی که مدیریت آن را آقای ابراهیم مرتضوی به‌عهده داشت با کمک چند نفر از پیشاهنگان بزرگسال اجرا گردید.

کارگردان و گریمر

در نمایش‌نامه‌های فوق‌باز هم «رژیسور» یا کارگردان و «گریمر» آقای ابراهیمی بود. چون در آن سال‌ها کسی دیگر غیر از ایشان از امور صحنه و تئاتر و گریمر و لباس در نهاوند اطلاعی نداشت. (نگارنده با پسر کوچک آقای ابراهیمی که هر دو دانش‌آموز کلاس دوم مدرسه‌ی سنایی بودیم در این برنامه جزء دسته سرودخوانان بودیم.)

بعد از سخنرانی‌ها و برنامه‌ی هنری که در فضای آزاد و با درست‌کردن سن در صحن حیاط مدرسه‌ی «بدن» اجرا شد، گواهی‌نامه‌ی فارغ‌التحصیلان اولین دوره‌ی کلاس اکابر به‌وسیله‌ی بخشدار و رئیس معارف اهدا شد و در تمام این مدت گروه موزیک چند آهنگ محلی شاد یا مارش را که تمرین کرده بودند می‌نواخت.

سومین تئاتر

اجرای سومین تئاتر در روز شانزدهم مهر یعنی جشن مهرگان سال ۱۳۱۶ بود. در این روز برنامه‌های سخنرانی، سرود، تئاتر و توزیع گواهی‌نامه‌ی فارغ‌التحصیلان کلاس ششم ابتدایی مدرسه‌ی «بدر» و مدرسه‌ی «اتحاد» اجرا گردید.

محل اجرا

محل اجرای این تئاتر، سالن کوچکی بود که در ساختمان استیجاری اداره‌ی معارف عملاً برای اجرای سخنرانی‌های پرورش افکار که جزء برنامه‌های اصلی دولت وقت بود اختصاص داده بودند. این ساختمان در ضلع شمالی اولین میدان شهر که اولین خیابان جدیدالتأسیس از آن جا شروع می‌شد، در طبقه‌ی دوم قرار داشت. سالن، دو اتاق بزرگ بود که دیوار وسط آن‌ها را برداشته بودند و سن کوچکی با تیر و تخته در قسمت انتهایی آن درست کرده بودند و ظرفیت سالن به‌هرحال به صد نفر نمی‌رسید.

پیس (نمایش‌نامه)های برنامه‌ی سوم

سومین تئاتر در جشن فوق‌الذکر باز هم شامل دو قسمت بود. یک نمایش کم‌دی انتقادی به نام «تاجر ورشکسته» و یک نمایش‌نامه‌ی موزیکال که در حقیقت یک تابلو موزیکال بود به نام «خواب بنفشه‌ها».

نمایش‌نامه‌ی اول شامل دو پرده بود و به وسیله‌ی بازی‌کنان بزرگ‌سال که کارمند یا دانش‌آموز سال‌های آخر مدرسه بودند اجرا شد. برنامه‌ی تابلو موزیکال «خواب بنفشه‌ها» را کلاً شاگردان کلاس‌های دوم تا چهارم مدرسه سنایی بازی می‌کردند. گفتار و دیالوگ نمایش‌نامه به صورت نظم یا نثر مسجع بود و فقط یک نفر بازی‌کن بزرگ‌سال داشت که آن هم باغبان بنفشه‌ها بود. باز هم طبق معمول مسئولیت فنی، کارگردانی، گرم،

صحنه پردازی و لباس به عهده‌ی آقای ابراهیمی بود. نگارنده در این تابلو موزیکال عملاً شرکت و بازی داشتم (سال سوم دبستان سنایی)

تذکر لازم

برنامه‌های فوق در حقیقت سالی یک‌بار و عملاً برای توزیع گواهی‌نامه‌ی فارغ‌التحصیلان و تشویق مردم برای فرستادن فرزندانشان به مدارس جدید بود. زیرا با این‌که به موجب قانون مکتب‌خانه‌های قدیمی عملاً تعطیل شده بود، اما هنوز خانواده‌های بسیاری بودند که فرستادن پسران خود را به مکتب‌خانه‌ی که به‌طور خصوصی و به‌ظاهر دور از چشم مأمورین قانون به فعالیت خود ادامه می‌دادند، بفرستند.

اما برنامه‌های سخنرانی ماهانه‌ی پرورش افکار به‌طور مرتب در همان سالن کوچک اداره‌ی معارف اجرا می‌شد و گاهی ضمن این سخنرانی‌ها یک برنامه تئاتر یک پرده‌ای دو یا سه نفره اجرا می‌شد که با کمال تأسف نه اسم آن‌ها را به خاطر دارم و نه کسی از آن دوره باقی است که این برنامه را یادداشت کرده یا به‌خاطر داشته باشد.

سال ۱۳۱۷

سال ۱۳۱۷ با جاری شدن سیل ویرانگر و معروف نهاوند در بیستم شهریور قسمت زیادی از شهر از جمله مدارس بدر و سعدی و سنایی ویران شدند. فعالیت اداره‌ی معارف پیش‌تر صرف راه‌اندازی این مدرسه‌ها و جلوگیری از تعطیل آن‌ها بود. به‌طوری‌که تا حدود آذرماه آن سال هنوز کلاس‌ها سر و سامان درستی نداشتند و بدین جهت برنامه‌ی جشن سالیانه‌ی فارغ‌التحصیلی هم اجرا نگردید.

اولین سالن با سن مختص تئاتر

در نهاوند راستای میرزا آقا مدرس‌ی علوم قدیمه‌ی کهن‌سالی وجود داشت که

متأسفانه به دلیل عدم دسترسی به مآخذ معتبر، تاریخ بنا و قدمت آن را نتوانستم پیدا کنم. تا آنجایی که حافظه‌ام وفاداری می‌کند پدر بزرگ مادرم حجت‌الاسلام آقا ابوجعفر حجت نهاوندی می‌گفت سابقه‌ی این بنا را به درستی کسی نمی‌داند. آنچه ایشان نقل می‌کرد این بود که این مدرسه در دوره‌ی حکومت صفویان دایر شده و جزء حوزه‌های علمیه درآمده است.

به دلیل قرار گرفتن نهاوند در سر راه کاروان‌های عتبات عالیات، غالباً آیات عظام و حجج اسلام و مدرسین که از راه شرق کشور عازم حوزه‌ی علمیه‌ی نجف بوده‌اند در این مدرسه که حجرات بسیاری داشت ساکن می‌شده‌اند و طلاب علوم دینی از محضر آنان استفاده می‌کرده‌اند. مدرسین مدرسه از حوزه‌ی علمیه اصفهان تأمین می‌شده است.

با شروع فتنه‌ی افغان‌ها و به هم خوردن اوضاع حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان کار مدرسه‌ی علمیه‌ی نهاوند هم از رونق افتاده بود و در دوره‌ی زندیه عملاً تعطیل گردید. در عصر فتحعلی شاه قاجار چند نفر از علاقه‌مندان متدین با سفر به اصفهان برای اعزام مدوس و شروع دوباره‌ی فعالیت این مدرسه‌ی علمیه درخواست کمک کنند. حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان مراتب را به حوزه‌ی علمیه‌ی بروجرد که فعال و مشغول به کار بود اعلام می‌کند و اداره‌ی امور حوزه‌ی علمیه‌ی نهاوند به حاج میرزا حسن حجت بروجردی واگذار می‌شود. ایشان فرزند ارشد خود آیت‌الله آقامیرزا آقا حجت بروجردی را که در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف به مقام رفیع اجتهاد رسیده بود و از هر جهت شایستگی داشت مأمور راه‌اندازی و بازگشایی حوزه‌ی علمیه‌ی نهاوند می‌کند.

وی ظاهراً در سال ۱۲۷۰ هجری قمری با همکاری چند نفر از مدرسین قدیمی و چند نفر که با خود از بروجرد به نهاوند می‌آورد حوزه را بازگشایی می‌نماید و طلاب علوم دینی دوباره مشغول تحصیل می‌شوند و فعالیت حوزه‌ی علمیه‌ی جدید عملاً تا اوائل حکومت پهلوی اول ادامه می‌یابد.

بعد از تعطیل شدن حوزه‌های علمیه‌ی قدیمی، این مدرسه‌ی علمیه نیز تعطیل شد و

ساختمان آن در اختیار اداره‌ی معارف و اوقاف نهادند قرار گرفت. از این پس مدرسه عملاً به انبار اداره معارف تبدیل شد و چنارهای کهن سال آن به منظور ساختن میز و نیمکت برای مدارس جدید قطع گردید. فقط هر سال برای برگزاری امتحانات سال ششم که نهایی بود و هر سال عده‌ی داوطلبان آن رو به افزایش می‌رفت، از این مکان استفاده می‌شد و در حیاط و رواق و محوطه‌ی جلوی حجرات با چیدن صندلی این آزمون سالیانه برگزار می‌شد.

سرانجام در سال ۱۳۱۴ تخریب مدرسه‌ی قدیمی و تسطیح آن برای ساختن اولین مدرسه‌ی دولتی نهادند آغاز شد. ساختمان و پی‌کنی مدرسه‌ی جدید طبق نقشه‌ی مصوبه‌ی مرکز از بهار سال ۱۳۱۶ آغاز گردید. این ساختمان طبق نقشه، یک مدرسه‌ی شش کلاسه، با اتاق مدیر و ناظم و انبار و سرویس بهداشتی را شامل می‌شد. به علاوه در قسمت انتهایی ساختمان یک سن و سالن برای جشن‌ها و اجرای تئاتر پیش‌بینی شده بود. ساختمان جدید به وسیله‌ی یک گروه معمار و بنا که از همدان آمده بودند و با اسلوب ساختمان‌های جدید دولتی آشنایی داشتند، شروع و در اواخر خرداد ۱۳۱۸ به اداره‌ی معارف تحویل داده شد، تا بعد از بررسی‌های لازم که باید به تصویب اداره‌ی معارف ثلاث می‌رسید مورد استفاده قرار گیرد. ساختمان چون مقداری نازک‌کاری داشت و آب و برق آن هنوز تأمین نشده بود، باز هم استفاده‌ی از آن به تأخیر افتاد.

پروژه‌ی نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اولین برنامه‌ی تئاتر در سالن جدید

بعد از اتمام ساختمان جدید لازم بود کلاس‌های آن برای مدرسه مجهز شود. اولین وسیله‌ی مورد نیاز میز و نیمکت برای استفاده‌ی شاگردان بود. از این رو ساختن میز و نیمکت از چوب چنارهای قدیمی که قطع کرده بودند با نقشه‌ای که از مرکز آمده بود، به مناقصه گذاشته شد. یک استادکار نجار قدیمی که چندی در تهران و مدتی هم در کارگاه‌های نجاری راه آهن سر آسری، که کشیدن آن از مدتی قبل شروع شده بود، به نام استاد اسماعیل صنعتی برنده‌ی مناقصه شد.

میز و نیمکت، یک قطعه و به هم چسبیده بود و هر نیمکت برای نشستن چهار نفر پیش‌بینی شده بود. این میزها علاوه بر داشتن صفحه‌ی رویی برای بازکردن و گذاشتن کتاب یک قفسه‌ی کوچک هم در زیر داشتند تا دانش‌آموزان کیف‌دستی و لوازم دیگر خود را، مانند قلم، دوات، خط‌کش و سایر وسایل را در آن جا قرار دهند. این میز و نیمکت‌ها واقعاً محکم و در عین حال خیلی سنگین بودند و سال‌های متمادی مورد استفاده قرار گرفتند.

سالن تئاتر و سخنرانی

سالن تئاتر و سخنرانی مدرسه‌ی جدید که در ضلع انتهایی ساختمان قرار داشت به طول ۱۶ و عرض ۸ متر بود که ۱۲ متر آن به سالن اختصاص داشت و ۴ متر بقیه را یک سن با ارتفاع ۱/۲ متر از سطح سالن ساخته بودند که از هر طرف دیواری به طول یک متر آن را کوچک می‌کرد. یعنی دهنه‌ی سن ۶ متر بود. ورودی سالن از داخل راهروی اصلی ساختمان بود. اما ورودی سن از داخل حیاط کوچک شمالی ساختمان بود که با چهار پله به ایوانی به عرض ۱/۵ متر تعبیه شده بود.

در زیر سن و ایوان مذکور اتاقی با چند قفسه‌ی دیواری به عنوان اتاق تعویض لباس و گریم درست شده بود. این اتاق را در اصطلاح تئاتر آن موقع «صورت‌خانه» می‌گفتند. سن مذکور «پیش‌خوان» یا «آوان‌سن» هم به عرض یک متر داشت که جای گذاشتن میز مخصوص سخنرانی‌ها یا اجرای برنامه‌های هنری «پیش‌پرده» بود.

پیش‌پرده قطعات معمولاً منظوم و گاهی منثور و اغلب کمدی و فکاهی بود که در فاصله بین قسمت‌های یک پس که معمولاً «پرده» به آن گفته می‌شد به وسیله‌ی یک یا دو نفر هنرمند اجرا می‌گردید، تا سن برای اجرای قسمت بعدی آماده شود.

صورت‌خانه یا اتاق گریم مذکور با پله‌ی کم عرضی که یک نفر خمیده از آن بالا می‌رفت و به سن راه داشت و در پله‌ی انتهایی که کمی پهن‌تر بود معمولاً «سوفلور» می‌نشست به نحوی که بازیگران فقط سر و صورت او را از روی سن می‌دیدند.

کار سوفلور راهنمایی حرکات بازیگران و یادآوری دیالوگ‌ها در صورت فراموشی بازی‌کنان بود. بدین ترتیب، سوفلور سپس را که وسیله‌ی کارگردان سکانس‌بندی شده و حرکات هر بازیگر در حاشیه‌ی سپس مشخص شده بود در دست داشت و با شروع برنامه از روی سپس، دیالوگ و حرکات بازیگران را دنبال کرده در صورت فراموشی، آن‌ها را راهنمایی می‌کرد. سوفلور در نمایش‌نامه‌هایی که به علت ضیق وقت بازیگران فرصت کم‌تری داشتند به خصوص برای آنان که قدرت حافظه کم‌تری برای حفظ کردن دیالوگ‌ها داشتند نقش مهم و اساسی داشت و چه بسا اتفاق می‌افتاد که غفلت سوفلور و فراموشی بازیگر، دسته‌گلی به آب می‌داد و نمایش‌نامه‌ی کاملاً تراژدی به یک‌کمدی تبدیل می‌شد!

مشکل اصلی

برای شروع برنامه‌های سخنرانی و تئاتر دو مشکل اصلی وجود داشت:

۱- نبودن صندلی در سالن برای مدعوین ۲- آماده نبودن سن

صندلی

سالن مذکور برای نشستن در عرض، جای ۱۲ عدد صندلی معمولی یک نفری و جفت هم در دو ردیف ۶ صندلی و در طول هم با توجه به فاصله‌ای که برای عبور افراد لازم بود حداکثر ۱۵ صندلی جا داشت و از وسط هم یک راهرو یک تا یک متر و نیمی باز می‌ماند. در مجموع سالن گنجایش ۱۸۰ نفر به صورت تک صندلی داشت. اما مسأله‌ی مهم و اصلی این بود که شاید در تمام ادارات دولتی آن وقت نهباند ۱۸۰ عدد صندلی وجود نداشت. در جشن‌ها و سخنرانی‌های قبلی همان‌گونه که اشاره شد سالی یک یا دو نوبت معمولاً برنامه‌ها را برای شب جمعه تنظیم می‌کردند و جشن در هر جا بود سه ردیف جلو را به رؤسای ادارات و محترمین درجه‌ی اول شهر اختصاص می‌دادند و برای نشستن آنان از صندلی‌های اداره‌ی معارف و مدرسه‌ها استفاده می‌کردند. ردیف‌های بعدی را غالباً

نیمکت‌های سبک چوبی می‌گذاشتند. حتی در دو برنامه «استر و مردخای» و «پوست خربزه ، خوراک بز» که در حیاط و محوطه‌ی سرباز اجرا می‌شد ، بعد از ردیف آخر در کنارهای حیاط فرش انداخته و عده‌ای روی زمین نشسته بودند و چون سن بلند بود برنامه را به راحتی می‌دیدند . اما موضوع سالن جدید با سن مسفله‌ی دیگری بود که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

ضمناً با علاوه کردن تعدادی صندلی تک نفره به قرارداد برنده‌ی مناقصه‌ی میز و نیمکت دانش آموزان ، سفارش ساخت آن‌ها داده شد تا بعد از آماده شدن ، بین اداری معارف و مدارس توزیع شود و در مواقع جشن برای سالن جمع‌آوری گردند.

آماده‌سازی سن

برای آماده کردن سن باز هم از تجربیات و اطلاعات آقای ابراهیمی استفاده شد و ایشان در مرحله‌ی اول سفارش تهیه‌ی قرقره و سیم کلفت و طناب و حلقه را برای آماده کردن خط باز و بسته نمودن پرده‌ی سن دادند و بعد از آماده شدن این وسایل یک روز شخصاً با کمک چند نفر از شاگردان (از جمله نگارنده) ، وسیله‌ی بازو بسته کردن پرده‌ی سن از یک طرف ، با دو رشته طناب نازک و استفاده از قرقره‌های دوپل چوبی آماده گردید. اما در بودجه‌ی اداری معارف اعتباری برای خرید پرده‌ی سن تأمین نشده بود. بعد از مذاکرات زیاد ، قرار شد در مواقع جشن که لازم است از سن استفاده شود ، عجالتاً از همیاری شاگردان استفاده کنیم . از جمله چون در آن سال‌ها پرده‌های قلمکار اصفهان در اکثر منازل موجود بود ، و استفاده می‌شد، تصمیم گرفته شد با امانت گرفتن سه جفت پرده‌ی قلمکار و دوختن آن‌ها در دو قطعه‌ی سه تخته‌ای مشکل پرده‌ی سن حل شود.

افتتاح سالن

در اواسط آذرماه ۱۳۱۸ یکی از خطیبان وزارت معارف که در آن موقع معروف

و سرشناس بود ، مأمور سخنرانی در شهرستان‌های ثلاث شده بود . اداره‌ی معارف نهاوند تصمیم گرفت با آمدن ایشان سن و سالن جدید را که برق‌کشی هم شده بود ، افتتاح نماید . ابتدا برای تنظیم برنامه‌ی جشن ، کمیسیونی تشکیل گردید و در اجرای یکی از مصوبات آن از آقای ابراهیمی خواهش کردند برنامه‌ی هنری آن را ترتیب دهد و سرپرستی نماید . ایشان با توجه به کمی وقت و بودن دو سخنرانی در آغاز برنامه پیشنهاد کردند تابلو قبلی «خواب بنفشه‌ها» و یک نمایش تک پرده‌ای با نام «گدای سمج» و یک پیش پرده به صورت نثر و با عنوان «خوش‌باور بدشانس» اجرا گردد . ضمناً سرود رسمی هم توسط گروه موزیک نواخته گردد و به وسیله‌ی پیشاهنگان خوانده شود .

برنامه با دعوت قبلی اداره‌ی معارف از رؤسای ادارات و محترمین شهر در یک شب جمعه اجرا گردید و خطیب وزارت معارف که آقای علی اصغر عدیلی نام داشت داد سخن داد و پایگاه شهر نهاوند را به لحاظ تاریخی تا آسمان هفتم بالا برد . سپس برنامه‌ی هنری اجرا شد و مورد توجه قرار گرفت ، به حدی که بعد از مراجعت آقای عدیلی به مرکز و گزارش وضع سن و سالن و برنامه‌ی هنری نهاوند ، رئیس معارف یعنی آقای مینایی مورد تقدیر وزارتی قرار گرفت و دستور داده شد به شرکت‌کنندگان ، فراخور حال ، جوایزی داده شود . نگارنده که جزء افراد مجری تابلو «خواب بنفشه‌ها» بودم ، به دریافت یک عدد قلم معروف به «رضاخانی» که یک سر آن مداد متحرک و سر دیگرش سر قلم فلزی بود مفتخر شدم !

نکته‌ی قابل تأملی که لازم است به آن اشاره کنم شرکت پسر و دخترهای غیر اقلیت در نمایش استر و مردخای بود . به خصوص رفتن دختران بر روی سن و صحنه کاملاً تازگی داشت . همان‌گونه که در سطور گذشته اشاره شد در برنامه‌های گذشته اولیای شاگردان اجازه نمی‌دادند که فرزندان آنان در برنامه‌های هنری تئاتر به ویژه شاگردان دختر شرکت کنند . اما در تابلوی موزیکال «خواب بنفشه‌ها» این سد شکسته شد و جدا از این که پسر خانواده‌ی بزرگ و سرشناس شهر که پدرش وکیل وقت نهاوند در مجلس شورا بود در تئاتر

شرکت کرد، مالکین و محترمین (که البته اصلشان از نهاوند نبود ولی مقیم نهاوند شده و صاحب املاک وسیعی بودند) نیز اجازه دادند که پسر و دختر نسبتاً بزرگ سالشان در تابلوی بنفشه‌ها شرکت کنند و بعد هم به طوری که خواهیم گفت این رویه چند سال دنبال شد.

رستاخیز سخنوران

برنامه‌ی بسیار جالب تئاتر موزیکال با شرکت پسران و دختران آذرماه ۱۳۱۹ در سالن جدید با سرود و سخنرانی و پیش‌پرده اجرا شد و به قدری مورد استقبال قرار گرفت که به جای یک شب این برنامه به طور استثنایی با موافقت کمیسیون مربوط سه شب متوالی اجرا گردید.

در این برنامه بود که نگارنده با انوش از آقای ابراهیمی اجازه گرفتیم بعضی برنامه‌های گریم سبک را انجام دهیم. سابقه‌ی همکاری از این قرار بود که من گاهی که برای درس خواندن یا بازی به منزلشان می‌رفتم و او سر حال بود و فرصتی داشت من و انوش را وادار می‌کرد همدیگر را گریم کنیم و به خصوص در گریم رنگی و تغییر شکل صورت به وسیله‌ی خطوط و استفاده از رنگ مهارتی کامل داشت.

نکته‌ی قابل ذکر این است که در آن موقع برای گریم صورت با پشم سیاه یا سفید، از چسب سریشم خوب استفاده می‌شد. البته حسن این کار استحکام آن بود. یعنی ریش یا سیل مصنوعی که با سریشم به صورت چسبانده می‌شد به هیچ وجه در طول بازی در صحنه کنده نمی‌شد و تغییر شکل نمی‌داد. اما چسب‌های دیگر مانند سریشم این خاصیت را نداشت و خیلی زود از صورت بازی‌کن جدا می‌شد. به خصوص برای کسانی که بازی طولانی در صحنه داشتند و رل آن‌ها انجام حرکات زیادی را ایجاب می‌کرد این چسب خیلی مناسب بود. گاهی کنده شدن بی موقع گریم باعث به هم خوردن صحنه و خنده و فریاد حضوران می‌شد. اما مشکل کار کردن با سریشم، بعد از اتمام بازی و وقت جدا کردن بود که دیگر ریش و سیل مصنوعی به هیچ عنوان حاضر به جدا شدن از صورت بازیگر نمی‌شد!

تا آن جا که به خاطر دارم تا سال ۱۳۳۰ از این چسب استفاده می‌کردیم. ولی بعداً راتیناج الکل و در سال‌های بعدی چسب آماده‌ی مخصوص گریم جای آن را گرفت. گفتنی است داماد آقای ابراهیمی بهتر از من و انوش گریم می‌کرد. او در آن وقت جوانی هنرمند و مستعد بود و در کلیه‌ی رشته‌های هنری استعداد فراگیری عجیبی داشت. به خصوص گریم رنگی را از پدر زن خود یاد گرفت و در سال‌های بعد از درگذشت آقای ابراهیمی -مرد بزرگواری که وجود و مقامش در شهر کوچک ما ناشناخته ماند- داماد هنرمندش کار او را ادامه داد. تا این که برای خدمت دولتی به تهران منتقل شد.

افسوس و صد افسوس که چون برای خدمت دوره‌ی وظیفه دو سال از نیاوند دور ماندم انوش برای ادامه‌ی تحصیلات خود به خارج از کشور رفت و دیگر او را ندیدم و چراغ پرنور و پر فروغ عمر آقای ابراهیمی نیز برای همیشه خاموش گشت. آقای ابراهیمی انسانی بزرگ و والا قدر و آزاده بود. آزاده زیست و آزاده هم درگذشت. یادش به خیر و نامش جاوید.

آخرین برنامه‌ی قبل از شهریور ۲۰

آخرین برنامه‌ی قبل از شهریور ۲۰ و حمله‌ی متفقین جنگ جهانی دوم به ایران و پایان دوره‌ی قدرت پهلوی اول، همان برنامه‌ی رستاخیز سخنوران سال ۱۹ بود و در فاصله‌ی این برنامه تا حوادث سال ۱۳۲۰ فقط دو سه نوبت برنامه‌های سخنرانی پرورش افکار در سن و سالن جدید اجرا گردید که در این سخنرانی‌ها تئاتری که قابل ذکر باشد اجرا نشد.

وقایع و برنامه‌های بعد از شهریور ۲۰

با پایان یافتن دوره‌ی سلطنت پهلوی اول، سلطنت پهلوی دوم که در آن موقع جوان و کم تجربه بود شروع شد. به علاوه با حمله‌ی قشون متفقین به ایران و اشغال عملی قسمت

زیادی از کشور ما و تشکیل کمپها و پادگان‌های نظامی در بعضی شهرها، به خصوص شهرهایی که در مسیر جاده فاصله‌ی بین خلیج فارس و دریای عمان تا بحر خزر و شهرهای مرزی شوروی در شمال کشور قرار داشت، دگرگونی‌های کلی در برنامه‌های دولتی و اجتماعی کشور ایجاد شد.

رادیو تهران از سال ۱۳۱۹ شروع به کار کرده بود و دولت می‌توانست مسائلی را که می‌خواست به وسیله‌ی خطیب در برنامه‌های پرورش افکار به مردم تلقین نماید حالا به راحتی می‌توانست در قالب برنامه‌های رادیویی که وسعت و فراگیری بیش‌تری داشت عرضه نماید. از این رو برنامه‌ی سخنرانی‌های «پرورش افکار» به خصوص بعد از شهریور ۲۰ عملاً پایان یافت.

به هم خوردن وضع اجتماعی مملکت، کمبود بودجه در زمان جنگ و مسائل جنبی دیگر برنامه‌های هنری فرهنگی را در سن و سالن جدید برای مدت سه‌سال تعطیل کرد.

بهره‌برداری از ساختمان مدرسه‌ی جدید

سال ۱۳۱۸ اولین دوره‌ی تحصیلات دبیرستانی در شهر نهاوند بود. محل آن در یک ساختمان استیجاری در یکی از کوچه‌های بازار سرداب نهاوند به نام کوچه ملا رضا قرار داشت و با دو کلاس شروع به کار کرده بود. تا سال ۱۳۲۰ کلاس سوم آن نیز تکمیل شد و عملاً سیکل اول متوسطه فقط برای پسران با نام تاریخی دبیرستان فیروزان تشکیل گردید. (این دبیرستان اول ظفر نام داشت و بعد به فیروزان تغییر نام داد.)

در این موقع اداره‌ی معارف، هم چنان که گفته شد، در یک ساختمان استیجاری و بالاخانهای دور میدان قرار داشت. با آمدن اولین رئیس معارف که لیسانسه و از جوانان نهاوند بود، تحولی در وضع مدارس و معارف آغاز گردید.

شایان ذکر است که فاصله‌ی سال‌های ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ یعنی مدت ۶ سال رئیس معارف نهاوند مردی دیپلمه و آذری زبان به نام «مینایی» بود که فارسی را با لهجه‌ی غلیظ آذری حرف می‌زد. وی الحق حسب الامر مقامات بالا در راه‌اندازی برنامه‌های جدید

هنری سخت تلاش می‌کرد. سال ۱۳۲۰ منتقل شد و فرد دیگری به نام «نورخواه» رئیس اداره‌ی معارف شد. پدر زن او هم به نام «مظفری» رئیس اداره‌ی مالیه شد. ایشان بیش‌تر از یک سال در نهاوند نماند. در این یک‌سال با این‌که برنامه‌ی تئاتر اجرا نشد اما برای اولین بار با تشکیل انجمن‌های ادبی، هنری و ورزشی فعالیت‌های پرورشی در دبیرستان فیروزان آغاز گردید.

نورخواه خود مردی ادیب بود. غالب غزل‌های حافظ را از بر داشت و ایشان هم که لهجی غلیظ گیلکی داشت غزل‌ها را در همان انجمن ادبی با شور و حالت می‌خواند و شاگردان را وادار می‌کرد که جدا از درس خواندن، در یک رشته ادبی، هنری و ورزشی فعالیت نمایند.

بعد از انتقال نورخواه، از اول سال تحصیلی ۱۳۲۱، اولین فارغ‌التحصیل لیسانسه از جوانان نهاوند به عنوان رئیس معارف تعیین گردید. وی زنده یاد محمود ذکایی بود. وی در سال‌های آخر خدمت معاون وزیر آموزش و پرورش وقت شد و بعد بازنشسته گردید. ایشان برای این‌که سر و سامانی به وضع معارف نهاوند بدهد ابتدا اداره‌ی معارف را به ساختمان مدرسه نوساز منتقل ساخت و چون اداره به سه یا چهار اتاق بیش‌تر احتیاج نداشت و ساختمان جدید ۶ کلاسه با اتاق مدیر، ناظم و دفتر بود تصمیم گرفت دبیرستان فیروزان را هم به ساختمان جدید منتقل نماید. در نتیجه از آغاز تابستان ۱۳۲۱ اداره‌ی معارف و از اول مهر ۱۳۲۱ دبیرستان فیروزان با دوره‌ی اول متوسطه یعنی ۳ کلاس در ساختمان نوساز مدرسه مستقر گشتند.

تا آن‌جا که به خاطر دارم در این موقع سن و سالن نوساز به انبار میز و نیمکت و قفسه‌های نو و شکسته تبدیل شده بود و در تمام سال تحصیلی ۱۳۲۱-۱۳۲۲ از آن‌ها استفاده‌ی مطلوب نمی‌شد.

«ادامه دارد.»